

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ملاحظه فرمودید در اشکالی که مرحوم آخوند در کفایه پیرامون اسم زمان مطرح فرموده بودند مجموعاً چهار اشکال مطرح شده بود که همه‌ی آن‌ها را بیان کردیم؛ و ملاحظه فرمودید که تمام این چهار جواب مخدوش است و اشکالاتش را هم بیان کردیم.

مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه)، بعد از اینکه این چهار جواب را بیان فرمودند، فرمودند که حق این است که اسم زمان از محل نزاع در باب مشتق خارج است و نزاع در باب مشتق در اسم زمان جریان ندارد. دیگران مثل مرحوم محقق خوئی همان نظریه‌ی استادشان مرحوم اصفهانی و بروجردی را اختیار کردند و فرمودند که نزاع در آن هیئت مفعول جریان دارد اما به اعتبار مصداق اسم مکانش، که ما عرض کردیم این معنایش تسلیم اشکال شدن است.

اگر ما گفتیم می‌خواهیم نزاع کنیم که آیا این هیئت جزء الفاظی است که نزاع مشتق در آن جریان دارد، اما بگوییم این هیئت فقط به اعتبار اسم مکان داخل در نزاع است، خود همین بیان اقرار و تسلیم نسبت به اشکال است و طبق این بیان ما نتیجه می‌گیریم که مثل مرحوم اصفهانی، بروجردی و مرحوم آقای خوئی (قدس سرهم) این‌ها هم در واقع پذیرفته‌اند نزاع در اسم زمان جریان ندارد.

اینجا يك مطلبی به ذهن می‌رسد و آن این است که ما اگر بخواهیم زمان را از نظر عقلی - که عقل يك دقت بیشتری در تفکیک اجزای زمان دارد - اگر بخواهیم از دید عقلی ملاحظه کنیم، به هیچ وجهی اسم زمان داخل در نزاع نمی‌شود. مثلاً اگر ساعت يك و 5 دقیقه قتل در این ساعت واقع شود، ساعت يك و 6 دقیقه را نمی‌شود گفت مقتل و همین‌طور يك و 7 دقیقه، چون به دقت عقلیه اجزای زمان منقضي شده و وجود جدید آمده است.

اما اگر ما از نظر عرفی بخواهیم اجزای زمان را بررسی بکنیم عرف يك فرقی می‌گذارد. عرف بین امروز و فردا فرق می‌گذارد اما بین يك ساعت قبل و بعد فرقی نمی‌گذارد. عرف وقتی که ساعت يك قتل واقع شده باشد ساعت دو را هم می‌گوید مقتل، ساعت سه را هم استعمال مقتل می‌کند؛ اما فردا که فرا برسد دیگر استعمال مقتل نمی‌کند بنابراین و در باب استعمالات ما باید دید عرف را لحاظ کنیم.

قبلاً در همان جواب چهارم این را گفتیم که عقلاً و عرفاً زمان يك وجود واحدی است این درست است در واحد بودنش تردیدی نیست.

امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند مع ذلك چون يك وجود واحد تدریجی است، تدریج کار را خراب می‌کند و لذا نتیجه گرفتند نزاع در اسم زمان مطلقاً جریان ندارد. ما همین جا می‌خواهیم بیان کنیم که خود تدریج اگر به نظر عقل ملاحظه شود با تدریج به نظر عرف فرق وجود دارد، تدریج به نظر عقل، دقیقه، دقیقه بلکه در کمتر از دقیقه است، ما برای روشن بودن دقیقه می‌آوریم.

این دقیقه تمام می‌شود و دقیقه بعد می‌آید، لذا اگر در این دقیقه قتل واقع شده باشد در دقیقه بعد اینجا عقل دیگر نمی‌گوید که آن زمان، زمان قتل است اما اگر ما تدریج به نظر عرف را ملاک دانستیم، تدریج به نظر عرف، عرف می‌گوید بین دقایق و حتی بین ساعات در یک روز واحد فرقی نمی‌گذارد، تدریج به حسب عرف یوماً و یوماً است، بنابراین وقتی ما به حسب عرف نگاه کردیم، به حسب عرف اگر دو ساعت پیش قتل واقع شده باشد الآن که دو ساعت گذشته الآن را هم می‌گویند مقتل، امروز اگر یک قتلی واقع شده باشد می‌گویند مقتل، اما اگر فردا شد دیگر عنوان مقتل ندارد، آن وقت از این بیان روشن می‌شود این نکته که تکرار هم می‌کردیم مخصوصاً مرحوم نائینی شاید از همین جا این اشتباه برایشان به وجود آمد و آن نظریه را اظهار کردند که زمان یک معنای کلی دارد مثلاً عاشر محرم، یک مصداقش سال 61 بوده یک مصداقش سال 62 بوده و یک مصداقش 63 در حالی که سال 62 را به عنوان حکایت از 61 قرار می‌دهند. سال 63 را هم باز به عنوان حکایت از این حادثه در سال 61 قرار می‌دهند. یعنی نه عرف و نه عقل و نه شرع هیچ کس نمی‌گوید که سال عاشر محرم سال 62 مقتل الحسین است هیچ کس این حرف را نمی‌زند این‌ها همه جنبه‌ی حکایت دارد.

مثلاً زمان ولادت، ببینید همین مؤید نظر ماست که عرض کردیم عرف در روز تدریج و تدرج را بین ساعات لحاظ نمی‌کند. امروز اگر ساعت اول هم متولد شده باشد می‌گویند که امروز یوم الولادة است. بنابراین عقلاً و عرفاً زمان یک وجود واحد متصل است که این بحثی ندارد؛ اما چون یک وجود تدریجی است نه دفعی، ما باید این تدریج را به لحاظ عرف حساب کنیم تا اینکه قابلیت دخول در محل نزاع را داشته باشد.

آن وقت اگر این چنین شد، حالا اگر فرض کنید بعد از اینکه ساعت اول صبح مثلاً زمان قتل واقع شده است بعد از او اگر کسی نذر کرد که اگر امروز مقتل باشد، مثلاً من یک درهم به فقیر صدقه می‌دهم ولو نذرش بعد از این زمان محقق شده، اما چون عرف کل یوم را به عنوان مقتل حساب می‌کند این صدقه بر او واجب است؛ اما اگر به نظر عقل باشد بعد از نظر او اصلاً موضوعی برای وفای به نذرش محقق نمی‌شود. لذا باید ما تدریج را به نظر عرف حساب کنیم و وقتی که به نظر عرف حساب کردیم این ثمره‌ی ابتدایی روشن هم در آن می‌آید؛ و چه بسا ثمرات دیگری هم در آن مطرح بشود.

فرض کنید عرف فقط یوم خالی را به عنوان یک وجود واحد قرار می‌دهد و به لیل که برسد می‌گوید روز تمام شد، دیگر نمی‌گوید لیل هم عنوان مقتل را دارد؛ مثلاً اگر کسی در روز فوت شود وقتی به شب برسد آن زمان به عنوان وفات تمام شده است. آن زمانی که زدن یا قتل بوده تمام شده، مبدأ و تلّیس به مبدأ تمام شده، بعد از او هم استعمال می‌کند. حال اینجا که استعمال می‌کند یا باید بگوییم که حقیقتاً استعمال می‌کند، یا باید بگوییم مجازاً استعمال می‌کند.

بحث ما در این نیست که استعمال عرف حقیقی است یا مجازی، در اصل استعمال است. در ضارب زید دیروز زده است و امروز به او می‌گویید ضارب، اصل این استعمال صحیح است منتهی نزاع می‌کنید در مشتق که آیا این استعمال حقیقی است یا مجازی.

به عبارت دیگر در نزاع در باب مشتق ما اول باید یک چیزی را درست کنیم. اول باید اثبات بکنیم که این استعمال، استعمال صحیح است. اگر غلط بود اصلاً داخل در محل نزاع نمی‌شود. مثل اینکه زید ضارب است و شما می‌خواهید به عمر بگویید ضارب، اطلاق ضارب بر عمر غلط است. عمری که هیچ‌گاه متلبس به ضرب نشده، اطلاق ضارب بر عمر غلط می‌شود.

در نزاع در باب مشتق این یک اصل موضوعی مسلم است که اول باید اصل استعمال صحیح باشد. بعد از اینکه استعمال صحیح بود آن وقت باید ببینیم که این استعمال علی نحو الحقیقة صحیح است یا علی نحو المجاز صحیح است. این بیانی که ما داریم عرض می‌کنیم، دیگران مثل امام (رضوان الله تعالی علیه) این‌ها می‌فرمایند وقتی که آن زمان گذشت مثل این است که به جای اینکه به زید بگوییم ضارب به عمر بگوییم ضارب، زیدی که ضارب بوده به عمر بگوییم ضارب.

آن زمان که گذشت شما اصلاً نمی‌توانید بگویید مقتل، دیگر استعمال، استعمال غلط می‌شود. ما می‌خواهیم بگوییم که چون تدریج به نظر عرف غلط است، عرف در يك قسمت اصل استعمال را صحیح می‌داند؛ اما اینکه اگر گفتیم مشتق حقیقت در متلبس است این استعمال می‌شود مجاز، اگر گفتیم در اعم از متلبس و منقضي است این استعمال حقیقی می‌شود.

فرمایش امام متین است منتهی به این قید باید بزنیم که اگر تدریج به نظر عقل باشد اصلاً هیچ موردی برای جریان نزاع در اسم زمان ما نداریم، اگر تدریج به نظر عرف باشد، عرف بعضی از موارد در تدریج را قائل است اما بین ساعات و دقائق تدریج را قائل نیست اما بین ایام تدریج را قائل است لذا اینجا باید بین این‌ها فرق بگذاریم.

البته باز با این بیان ملاحظه می‌کنیم که ما نتوانستیم خیلی اسم زمان را به نحو حسابی داخل در نزاع کنیم. مثل يك چیزی که صدتا است ما بیاییم یکی از آن‌ها را داخل در نزاع کنیم. اسم زمان با این بیان در يك حد بسیار محدودی داخل در نزاع می‌شود؛ اما بالاخره در همین حد هم قابل قبول است.

خروج مصادر و افعال از محل نزاع

مطلب دیگری که مرحوم آخوند به‌عنوان یکی از مقدمات بحث مشتق بیان فرمودند این است که ما گفتیم مصادر و افعال از محل نزاع در باب مشتق خارج است. مصادر چه مصادر ثلاثی مزید و چه مصادر ثلاثی مجرد. افعال هم کلاً از محل نزاع خارج هستند. دلیل مهمی که برای این مطلب اقامه شد این است که مصدر قابل اتحاد با ذات نیست. فعل قابل اتحاد با ذات نیست ولو اینکه مصدر یا فعل به يك ذات نسبت داده شود.

می‌گوییم «زید عدل»، عدل را به زید نسبت می‌دهیم یا می‌گوییم «زید ضرب»، فعل ضرب را اسناد می‌دهیم به زید، اما ضرب و عدل با زید اتحاد ندارد و یکی از ملاکات در باب مشتق، ما مشتقی را بحث می‌کنیم که با ذات اتحاد داشته باشد. به تعبیر دیگر مشتقی که قابل حمل بر ذات شود.

از این بیان این روشن می‌شود که «زید ضرب» را اگر به دست يك نحوی بدهیم، نحوی می‌گوید که این قضیه يك قضیه‌ی حملیه است. نحوی می‌گوید که این قضیه يك قضیه‌ی اسمیه‌ی حملیه است؛ اما «زید ضرب» از دید اصولی قضیه حملیه نیست. چون اصولی در حمل، اتحاد را ملاک می‌داند. باید محمول متحد با ذات موضوع باشد، زید ضارب را اصولی يك قضیه حملیه می‌داند اما «زید ضرب» چون ضرب متحد با زید نیست، بلکه ضرب دلالت دارد بر يك نسبتی بین مبدأ و ذات، بنابراین مصادر و افعال از محل نزاع خارج است.

ماده و هیئت در مشتق

مشتق يك ماده دارد و يك هیئت، ماده در باب مشتقات چیست؟ متقدمین بینشان اختلاف بود، بعضی‌ها مثل کوفیین ماده را عبارت از مصدر قرار می‌دادند و بعضی‌ها مثل بصریین ماده‌ی مشتقات را افعال قرار می‌دادند.

متأخرین دیدند که همه‌اش اشکال دارد. متأخرین گفتند ماده آن است که هم لفظاً و هم هیأتاً در همه‌ی مشتقات محفوظ بماند. اگر يك چیزی از نظر لفظ یعنی مواد لفظی و از نظر هیئت در تمام مشتقات محفوظ بود به آن می‌گویند ماده، در حالی که مصدر نمی‌تواند این‌طور باشد، مصدر ضرب، ضرب است. ضرب خودش يك هیئت معینی دارد، ضرب بر وزن فعل است، وقتی می‌رود به فعل ماضی، ضاد و راء و باء محفوظ می‌ماند، اما هیئتش محفوظ نمی‌ماند، لذا گفته‌اند که حرف کوفیین باطل است.

حرف کوفیین که مصدر را ماده‌ی مشتقات می‌دانند باطل است. حرف بصریین هم باطل است. همین فعل ماضی در فعل مضارع يك هیئت دیگری پیدا می‌کند، در فعل امر يك هیئت دیگری پیدا می‌کند، بنابراین متأخرین گفته‌اند که ماده‌ی مشتقات نه

مصدر است و نه فعل.

گفته‌اند ماده‌ی مشتقات عبارت است از خود «ضاد و راء و باء» در ضرب و یضرب و امثال این‌ها، «ض ر ب» به این هیئت ترتیبی، که اول ضاد بعد راء و بعد باء است؛ اما دیگر غیر از این هیئت دیگری که بر وزن فعل باشد ندارد، خود «ضاد و راء و باء» به همین هیئت ترتیبی، خود همین ماده‌ی برای مشتقات است. این نظریه‌ای است که متأخرین پذیرفتند در قبال آن نظریه‌ای که متقدمین دادند.

اشکالات نظریه متأخرین

در این نظریه‌ی متأخرین هم يك اشکالات متعددی وارد کردند که از همه‌ی آن اشکالات هم جواب داده شده است.

یکی از اشکالاتش این است که «ضاد و راء و باء» اگر این را شما بخواهید ماده قرار بدهید با اسم مصدر فرقی به وجود نمی‌آید، چرا؟ برای اینکه شما از «ضاد و راء و باء» چه چیز اراده می‌کنید؟ می‌گویید معنایش یعنی کتک، کتک همان اسم مصدر است. پس فرقی بین ماده و اسم مصدر نشد.

جوابش این است که بله از نظر معنا فرقی نیست، بین «ضاد و راء و باء» و اسم مصدر از این ماده از نظر معنا فرقی نیست؛ لکن واضح به جهت نیاز استعمالی، آن جایی که دیده مستعمل نیاز دارد که اسم مصدر را به کار ببرد، يك هیئتی به نام اسم مصدر وضع کرده است و الا از جهت معنوی بین این «ضاد و راء و باء» و اسم مصدر فرقی وجود ندارد.

اشکال دوم این است که اگر «ضاد و راء و باء» ماده برای مشتق شود، لازمه‌اش تعدد دال و مدلول است. یعنی لازمه‌اش این است که ضارب ماده‌اش يك مدلول داشته باشد که دالش همان «ضاد و راء و باء» است و هیئتش هم يك مدلول دومی داشته باشد که همان هیئت فاعل است. يك لفظ دو تا دال و دو تا مدلول داشته باشد.

جوابش هم این است که چه اشکالی دارد؟ در باب مشتقات ما قائل به تعدد دال و مدلول می‌شویم. می‌گوییم ماده‌ی يك مدلول دارد و هیئتا يك مدلول دیگری دارد و بعضی از اشکالات دیگری که خیلی مهم نیست.

در نتیجه محققین از متأخرین ماده‌ی مشتقات را نه مصدر می‌دانند و نه فعل می‌دانند. می‌گوییم ماده‌ی مشتق در ضَرْب، یَضْرِبُ چیست؟ می‌گویند ماده‌اش در ضَرْب و یَضْرِبُ «ضاد و راء و باء» است به نحو ترتیب. فقط ترتیبش این است که اول ضاد بعد راء و بعد باء باشد. این ماده است که دیگر هیچ هیئتی هم ندارد. هیئت ترتیبی دارد اما آن هیئت عارض بر ماده در آن وجود ندارد. وزن ندارد که ما بگوییم بر وزن فَعَلَ است یا بر وزن فَعَلَ است.

می‌خواهیم بدانیم که ماده‌ی ضَرْب، ضَرْب است یا ماده‌ی ضَرْب، «ض ر ب» است. متأخرین می‌گویند که «ضاد و راء و باء» است و همین حرف هم درست است. چون ضَرْب خودش يك هیئت دارد. ماده به آن چیزی می‌گویند که وقتی می‌رود در موارد اشتقاقیه هم لفظاً و هم هیئاً محفوظ باشد؛ اما اینجا هیئتش از بین می‌رود و در این صورت معلوم می‌شود ضَرْب نمی‌تواند ماده باشد. ضَرْب هم نمی‌تواند ماده برای ضَرْب باشد چون باز هیئتش عوض می‌شود، پس نه مصدر و نه فعل هیچ‌کدام ماده نیستند. آن که ماده برای مشتقات است «ضاد و راء و باء» است به نحو هیئت ترتیبی.